

مطالعه‌ی تطبیقی آرای کلامی (امامت) خواجه نصیرالدین طوسی با علامه حلی و تاثیر آن بر تعلیم و تربیت جامعه‌ی امروز

سعید خرم روئی^۱، احمد حسین فلاحی^۲، علی تشریفات^۳

^۱عضو هیات علمی دانشگاه ملایر

^۲عضو هیات علمی دانشگاه پیام‌نور همدان

^۳دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ و فلسفه‌ی تعلیم و تربیت اسلامی

نام نویسنده مسئول:

سعید خرم روئی

چکیده

بیان موضوع: در نظام آموزش و پرورش عصر جدید، شناخت و آگاهی انسان از سیر وجودی خویش^۱ از اهمیت خاصی برخوردار است. از این رو مطالعه‌ی تطبیقی دیدگاه‌های تربیتی دو اندیشمند عرصه‌ی علم کلام یکی در کسوت استادی و دیگری در مسند شاگردی (خواجه نصیرالدین طوسی استاد و علامه حلی) که هر دو در یک مقطع زمانی اما در دو مکان جغرافیایی یا به عرصه وجود گذاشته‌اند، نکته‌ای است بسیار حایز اهمیت که می‌تواند نقشی اساسی در تحلیل و تبیین فلسفه‌ی تربیتی جامعه‌ی امروز برای برنامه‌ریزان نظام آموزشی ایفا کند. هدف کلی: این تحقیق سعی دارد با مطالعه منابع و آثار کلامی به جا مانده از خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی افزون بر بررسی وجوه اشتراک و افتراق ایشان، به نقش تاثیرگذار این دو اندیشمند در عرصه تعلیم و تربیت نیز بپردازد.

روش تحقیق: پژوهش حاضر از نوع نظری و کیفی می‌باشد که به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی به استخراج استلزامات تربیتی هر دو متفکر پرداخته است.

یافته‌ها: از منظر خواجه و علامه پیوند انسان با خدا در قالب محورهای کلی اهداف تربیتی از شناخت (اثبات واجب الوجودی خداوند) آغاز شده، و با گرایش‌های عملی در قالب ایمان به او، تقوای الهی، عبودیت و احساس تکلیف، توکل و شکرگزاری گسترش می‌یابد. از منظر ایشان، انسان برای رشد و تکامل احتیاج به مربی و هدایت‌گری الهی همچون پیامبران دارد و وجود امام بعد از پیامبر یک لطف الهی است، در باب شفاعت خواجه، فقط به شفاعت حضرت محمد (ص) نظر دارد اما علامه علاوه بر شفاعت حضرت محمد (ص) به شفاعت ائمه اطهار علیهم السلام نظر دارد.

واژگان کلیدی: خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی، علم کلام، امامت، تعلیم و تربیت.

^۱ سرآغاز و این که از کجا آمده است؛ وضعیت کنونی و این که چه باید بکند؛ سرانجام و این که به کجا خواهد رفت.

مقدمه

به طور کلی تعالیم اسلام در سه قسمت شامل: عقاید، اخلاقیات و احکام^۲ خلاصه می‌گردد. علمی که متکفل بخش اول است علم کلام نام دارد و علمی که مبین بخش دوم است علم اخلاق و علمی که مبین بخش سوم است علم فقه نام دارد (محمّدی، ۱۳۸۸: ۱۶). کلام در لغت به معنی سخن گفتن است و در اصطلاح مرسوم، دفاع از دیانت، به ویژه عقاید، در برابر معارضان به وسیله ادله عقلی است. در این معنی کلام و فلسفه به هم نزدیک می‌شوند، و در دوره‌هایی از تاریخ اندیشه‌ی اسلامی چنان شده است که کلام، فلسفه و مباحث آن دو علم با هم درآمیخته‌اند. اما این دو علم اساساً با هم فرق دارند، و گاهی در برابر هم‌دیگر نیز قرار گرفته‌اند (حلبی، ۱۳۷۶: ۷).

خواجه نصیرالدین طوسی:

ابوجعفر محمد بن محمد بن حسن بن ابی‌بکر مشهور به خواجه نصیرالدین طوسی از خانواده‌ی دانش‌پرور فیروزشاه جهرودی می‌باشد او را به القاب استادالبشر و عقل حادی عشر و معلم ثالث نیز خوانده‌اند. اصلیت خواجه از ده دستگرد از توابع جهرود از ولایت ساوه بوده است. خواجه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سال ۵۹۷ ه. ق برابر ۱۲۰۰ میلادی به دنیا آمده در مشهد طوس بوده است (مدرس‌رضوی، ۱۳۷۰: ۳). از جمله اساتید خواجه می‌توان به فریدالدین داماد نیشابوری، قطب‌الدین مصری^۳، معین‌الدین سالم بن بدران مصری و شیخ ابوالسعادت اصفهانی اشاره نمود، البته بعضی نوشته‌اند که خواجه در نزد ابن‌میثم فقیه تحصیل می‌کرده و ابن‌میثم نیز در خدمت خواجه حکمت می‌آموخته است (همان: ۶-۷).

پس از فتح بغداد به حله رفت که در آن زمان مرکز علمای شیعه بود و با محقق حلی دایی و سدیدالدین حلی پدر علامه حلی آشنا شد (همان: ۳۷).

از جمله شاگردان خواجه می‌توان به علامه حلی اشاره نمود که خود از محضر خواجه طوسی حکمت آموخته است، افزون بر این قطب‌الدین شیرازی در خدمت خواجه به شهر مراغه رفت، کمال‌الدین از سادات و نقبا است که صحیفه‌ی اهل بیت (ع) را نزد خواجه خواند، سید رکن‌الدین که بسیار ذکی و زیرک بود در مراغه نزد خواجه به تحصیل علم مشغول شد، کمال‌الدین بغدادی در مراغه و از استاد و معلم خود خواجه نصیر علم و حکمت کسب نمود (همان: ۲۳۸-۲۸۷).

به طور کلی خواجه در حکمت پیرو مشا و فلسفه‌اش در میان حکمای اسلامی تابع ابوعلی سیناست و اما با این حال حکیمی متکلم و در تکلم متمایل به فلسفه است. به عبارت دیگر دارای روشی بین فلسفه و کلام است. عقاید خواجه را بیشتر می‌توان در کتب کلامی او

^{۱۲} - عقاید یعنی اموری که باید آن‌ها را شناخت و بدان معتقد بود و باور قلبی کسب کرد. ۲- اخلاقیات یعنی مباحثی که به شدن انسان کمک می‌کند از قبیل شناخت صفات‌های حسنه و آراسته شدن به آن‌ها [تخلّقوا باخلاق الله- تأدّبوا بآداب الله] و دور کردن نفس از صفات‌های رذیله از قبیل: تکبر- حسد- کینه- عجب و ... ۳- احکام یعنی شناخت واجبات و محرمات الهی و امتثال واجب و اجتناب از محرمات الهی.

^{۱۳} ایشان از بزرگ‌ترین شاگردان امام فخر رازی می‌باشند.

مخصوصاً در کتاب تجرید العقاید وی به دست آورد؛ چه خود در اول آن می‌فرماید: "این کتاب را بر بهترین اسلوب ترتیب و تنظیم نمودم و آن چه را به دلیل به من ثابت شده و معتقد خویش قرار داده بودم در این کتاب درج کردم" (همان: ۱۱۱-۱۱۲).

شیخ طوسی یک شیعه‌ی امامیه محض از بزرگ‌ترین مراجع تقلید، متکلمین و مفسرین قرن پنجم هجری است که در حدود پنجاه کتاب در همه‌ی علوم اسلامی است وی مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف و... است. که از صفات‌های بارز او استقلال فکری است (همان: ۵۹).

عَلَّامه حَلّی:

حسن بن یوسف معروف به آیت‌الله عَلَّامه حَلّی در شب ۲۹ رمضان سال ۶۴۸ قمری در شهر حله^۴ به دنیا آمد. مادرش دختر حسن بن یحیی بن حسن حَلّی خواهر محقق حَلّی است و پدرش شیخ یوسف سدیدالدین از دانشمندان و فقه‌های عصر خویش در شهر حله است (جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، ۱۳۸۵: ۱۳۷-۱۳۸).

حسن بن یوسف پس از آموختن کتاب قرآن و خط عربی، کم‌کم آمادگی فراگیری دانش‌ها را در خود تقویت نمود و در مراحل اولیه تحصیل مقدمات و مبادی علوم را در محضر پدر فاضل و فقیه خود آموخت و به سبب کسب این همه فضیلت‌ها و نیکی‌ها در سنین کودکی به لقب "جمال‌الدین به معنی زینت و زیبایی دین" در بین خانواده و دانشمندان مشهور گشت (همان: ۱۳۸).

ستاره پر فروغ «آل‌مطهر» و شهر فقاقت حله هنوز مدت زمانی از تحصیلش نگذشته بود که با ذوق سرشار خدادادی و علاقه وافر، به تمام دانش‌های بشری آن روزگار مانند فقه، کلام، فلسفه، منطق، ریاضیات و هندسه مسلط گردید و تجربه‌ی لازم را به دست آورد. آوازه‌ی فضل و دانش وی به سرعت در سرزمین حله و دیگر شهرها پیچید و در مجالس درس و محیط فرهنگی نام مقدسش را به نیکی و احترام یاد می‌کردند و «علامه» اش می‌خواندند (همان: ۱۳۹-۱۴۰).

از جمله اساتید عَلَّامه که در شهر حله بودند: شیخ یوسف سدیدالدین (پدر ارجمند او)، محقق حلی (۶۰۲-۶۷۶ ه. ق)، خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ ه. ق) سیدرضی‌الدین علی بن طاووس (۵۹۷-۶۶۴ ه. ق)، سید احمد بن طاووس (متوفا به سال ۶۷۳ ه. ق) یحیی بن سعید حلی (متوفا به سال ۶۹۰ ه. ق)، مفیدالدین محمد بن جهم حلی، علی بن سلیمان بحرانی، ابن میثم بحرانی (۶۲۶-۶۷۹ ه. ق)، جمال‌الدین حسین بن ایاز نحوی (متوفای ۶۸۱ ه. ق)، محمد بن احمد کشی (۶۱۵-۶۹۵ ه. ق)، نجم‌الدین علی بن عمر کاتبی (متوفا به سال ۶۷۵ ه. ق)، برهان‌الدین نسفی، شیخ فاروقی واسطی و شیخ تقی‌الدین عبدالله (همان: ۱۳۹).

مساله‌ی اصلی در پژوهش حاضر این است که در بحث امامت دیدگاه‌های کلامی خواجه نصیرالدین طوسی را با دیدگاه‌های کلامی عَلَّامه حَلّی به صورت تطبیقی با هم مورد مقایسه قرار داده و وجوه تشابه و تفاوت نظرهای این دو اندیشمند را در حوزه‌ی علم کلام مشخص نماییم و سپس تاثیر آن را بر تعلیم و تربیت نوین مورد تحلیل قرار دهیم. بر این اساس پژوهش‌گر در پی مطالعه تطبیقی آرای کلامی این دو عالم که متعلق به جهان اسلام بوده و یکی استاد و دیگری شاگرد است برآمده تا نتایج به دست آمده را به درک و شناختی جامع‌تر

^۴حله یکی از شهرهای کشور عراق، این شهر در چند مایلی ویرانه‌های شهر بابل و در کرانه رود فرات قرار داشت.

و نافذتر راهنمای خویش و سایر علاقه‌مندان حوزه‌ی تعلیم و تربیت قرار دهد و مسایل فلسفی - تربیتی را در دو حوزه‌ی نظر و عمل با نگاهی علمی مورد واکاوی قرار دهد.

الف: دیدگاه‌های خواجه نصیرالدین طوسی درباره‌ی امامت

خواجه‌ی طوسی (۱۴۰۷ ه. ق: ۲۲۱) وجود امام را لطف الهی می‌داند، و نصب آن را بر خدای متعال واجب می‌داند، زیرا غرض و هدف الهی هدایت بندگان است. امامت مطلبی کلیدی و عام در امور دینی است که بر تمامی مردم و برای حفظ مصالح امور دنیایی و دینی‌شان و دوری از چیزهای زیان‌بار در زندگی دلالت می‌کند (همان: ۸۳).

به اعتقاد خواجه مذهب امامیه می‌گوید: "نصب امام بر خدای متعال لطف است؛ زیرا که امام به عبادت و طاعت خدا مقرب است و از معصیت و گناه به دور است و لطف بر خدای متعال واجب می‌باشد (۱۴۰۵ ه. ق: ۴۰۷). مقدس اردبیلی از قول محقق طوسی قدس سره نیز می‌فرماید: "بر خدا واجب است امام همانند پیامبر بدون هیچ فرقی نصب کند" (۱۴۱۹ ه. ق: ۱۷۹).

خواجه‌ی طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد (۱۴۰۷ ه. ق: ۲۲۱) مسأله‌ی امامت را موجب منتفی شدن مفسد دانسته و منحصر بودن لطف در وجود امام را عقلاً معلوم می‌داند. پس وجود امام را لطف و تصرف او در امور را لطفی دیگر است، و نبودن او را اشکال از جانب ما می‌داند.

پس از تمرکز بر مطالب نقل شده از مرحوم خواجه در باب امامت می‌توان گفت که امامت عبارتست از یک ریاست و اولی بالتصرف بودن در تمامی شئون دین و دنیای مردم اعم از بیان احکام، اجرای حدود، اداره‌ی جامعه، ایجاد عدالت اجتماعی، جنگ و صلح و ... برای شخص معینی از انسان‌ها به عنوان نیابت و جانشینی از پیامبر (ص) است. در نتیجه نصب امام بر خدای متعال لطف است؛ زیرا که امام به عبادت و طاعت خدا مقرب است و از معصیت و گناه به دور است و لطف بر خدای متعال واجب می‌باشد.

عصمت امام

امتناع تسلسل که برای هر امامی، امام دیگری باشد دلیل وجوب معصوم بودن امام است. دلیل دیگر بر این امر آن است که او حافظ شرع و احکام دین است، و نیز اگر او مرتکب گناه شود نهی کردن او از منکر واجب خواهد بود و این با امر به فرمان‌برداری از او تضاد دارد، و نیز غرض از نصب او نقض خواهد شد. و به خاطر آن که در صورت سر زدن گناه از او درجه‌ی او از کم‌ترین مردم عادی پایین‌تر خواهد بود (طوسی، ۱۴۰۷ ه. ق: ۲۲۲).

امام باید معصوم باشد و بر آن چند دلیل است: اول آن که اگر امام معصوم نباشد باید امام دیگر باشد تا او را به راه صواب دارد و خطای او را اصلاح کند پس آن امام دیگر امام و معصوم است و اگر او هم معصوم نباشد امام سوم لازم است و همین‌طور ... و چون تسلسل محال است باید به امام معصوم منتهی شود پس امام باید معصوم باشد.

دلیل دوم اگر امام معصوم نباشد چگونه حفظ شرع کند. شرع را کسی باید حفظ کند که به دو صفت متصف باشد یکی آن که همه‌ی اسرار شرع به راه یقین نه از طریق ظن را نیک بداند و دیگر آن که هوای خویش را در حفظ شرع بکار نبندد و احتمال چنین امور در وی داده نشود و آن غیر معصوم نباشد.

دلیل سوم اگر امام معصوم نباشد و اقدام به گناه کند نهی و تبری جستن از عمل او لازم می‌شود و اطاعت او حرام و به عبارت دیگر در اطاعت امام باید مردم بدانند حق چیست و باطل چیست؟ تا اگر فرمان امام مطابق شرع باشد اطاعت کند و اگر مخالف باشد نافرمانی کنند با این که این اختیار در مردم در معنی نفی امامت است (طوسی، ۱۴۰۵ ه. ق: ۴۲۹-۴۳۰).

خواجه می‌فرماید: چون امام به طور تمام و کمال حافظ شرع است و حافظ و نگهدارنده‌ی شرع باید به طور کامل و تمام معصوم باشد پس باید امام معصوم باشد (استرآبادی، ۱۳۸۲: ج ۳-۲۲۸). در این جا نظرخواجه اینست که غرض و هدف از نصب امام منع منکرات و ترویج و گسترش احکام خداست و امامی که اطاعتش واجب نباشد چگونه مردم را بازدارد از معاصی و ترویج حکم خدا کند.

چون امام معرفتش درباره‌ی خدا و شرع (بد بودن گناهان و خوب بودن اطاعت) بیشتر است و عقلش کامل‌تر و عقابش شدیدتر اگر معصیت کند مقامش از سایر معصیت‌کاران پست‌تر است (حسینی شیرازی، ۱۴۱۰ ه. ق: ۳۴۷-۳۴۸). لذا خواجه عنوان می‌کند که معصوم قادر بر گناه هست ولی گناه نمی‌کند و گرنه انجام تکالیف الهی و ثواب و معاد و مدح و ستایش و فضیلت غیر از امام بیهوده است و اگر امام به عصمت رسیده باشد؛ یعنی عدم ارتکاب به گناه و معاصی می‌باشد هر چند که موقعیت امتناع گناه باشد و بر اساس عقل و بدون اراده‌ی اجماع که موجب انجام امور می‌شود طاعت و اوامر الهی را انجام می‌دهند (اردبیلی، ۱۴۱۹ ه. ق: ۲۰۷-۲۰۸).

با توجه به موارد و نکاتی که خواجه درباره‌ی عصمت امامت گفته‌اند به نظر می‌رسد که همان گونه که انبیا (علیهم السلام) دارای ویژگی‌هایی بودند هم‌چنین امامان (علیهم السلام) هم که جانشین پیامبرند باید دارای خصایصی باشند و اولین مشخصه ائمه (علیهم السلام) مسالهی عصمت است. اختلاف است در این که آیا امام (علیه السلام) باید دارای مقام عصمت باشد یا خیر؟

فرقه امامیه که خواجه یکی از پرچم‌داران بزرگ آنست، بر آنند که: واجب است امام (علیه السلام) دارای مقام عصمت باشد و غیر معصوم لایق امامت نیست و سایر فرق اسلامی به جز امامیه برآنند که: غیر معصوم هم می‌تواند خلیفه پیامبر شود و ضرورت ندارد که امام (علیه السلام) معصوم باشد.

امام باید به نص ثابت شود

طوسی (۱۴۰۷ ه. ق: ۲۲۳) اعتقاد دارد که عصمت اقتضای نص بر تعیین امام دارد و نیز روش و منش پیامبر دلالت دارد بر آن که آن حضرت، امت را در امر امامت به حال خود رها نکرده است. پس کسانی که عقلاً به وجوب نصب امام اعتقاد دارند می‌گویند: از عدم وجود امام ضررهایی به وجود می‌آید از جمله افزایش ظلم بر مستضعفان و افزایش بدگمانی می‌باشد. پس عقلاً امامت برای از بین بردن همه‌ی آن‌ها باید واجب شود تا در انجام کارها تمامی موازین شرعی رعایت کند و این هم اهل سنت نیز قبول دارند (طوسی، ۱۴۱۳ ه. ق: ۹۲).

مرحوم خواجه بیان می‌کند که امامت باید به نص از معصوم ثابت شود و در این جا به گفته‌های مصنف استدلال می‌کند که امام به عصمت، به نص ثابت شده از طرف صاحب شریعت نیاز و احتیاج دارد که اگر خدای متعال امام را از امور و کارهای پنهان و سری که جز خدا از آن‌ها کسی خبر ندارد به او آموخت، از خدا بر او عصمت واجب می‌شود و متنی که این مطلب به تایید می‌رساند داستان حضرت موسی (ع) که هفتاد تن از قومش برای عصمت انتخاب کرد اما از طرف خدای متعال معصوم بودنشان تایید نشد اما در سیرت نبی اکرم (ص) بر اساس نص و متن روشن فرموده است: "بر علی (ع) که امیرالمومنین مسلمانانست سلام کنید که او خلیفه بعد از من می‌باشد" (حسینی شیرازی، ۱۴۱۰ ه. ق: ۳۴۸-۳۴۹).

به نظر می‌رسد که اهل سنت عموماً معتقدند که راه تعیین خلیفه یکی از این دو امر است:

الف: نص خدا و رسول خدا.

ب: انتخاب مردم و اهل حل و عقد و می‌گویند: چون نص نداریم نوبت به انتخاب می‌رسد و مسلمانان جمع شده و بالاجماع ابی‌بکر بن ابی قحافه را به خلافت برگزیدند.

مذهب امامیه و خواجه نصیرالدین می‌گویند: تنها راه تعیین امام نص است و امام باید از طرف خدا و رسول بر امامت او تصریح شده باشد و انتخاب مردم تأثیری ندارد.

امامت ائمه‌ی دوازده‌گانه

نقل متواتر بر دوازده امام دلالت کرده است، و آنان امامند به دلیل وجوب عصمت و معصوم نبودن دیگران و وجود کمال‌های ایشان است (طوسی، ۱۴۰۷ ه. ق: ۲۹۴).

امامت علی بن ابی‌طالب - علیه السلام بعد از رسول الله - صلی الله علیه و آله است شروع نموده و در امامت باقی ائمه اثنی عشر که یازده نفرند، اول ایشان حسن بن علی است، بعد از آن حسین بن علی، بعد از آن علی بن الحسین زین العابدین، بعد از آن فرزندش محمد بن علی الباقر، بعد از آن فرزندش جعفر بن محمد الصادق، بعد از آن فرزندش موسی کاظم، بعد از آن فرزندش علی الرضا، بعد از آن فرزندش محمد الجواد، بعد از آن فرزندش علی الهادی، بعد از آن فرزندش الحسن العسکری، بعد از آن فرزندش امام منتظر، صلوات الله و سلامه علیهم (طوسی، ۱۴۱۳ ه. ق: ۸۸).

نظر خواجه اینست که نقل متواتر از شیعه است که هر خلفی از جمعی از سلف نقل نموده‌اند که دلالت بر امامت هر واحد موافق تنصیص می‌کند، و به تحقیق که مخالفین نیز به روش‌های مختلف - اجمالی و مفصل این را نقل نموده‌اند که به نحوی که روایت شده از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - که به حضرت امام حسین - علیه السلام - گفت: هذا ابنی امام ابن امام آخر امام ابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم.

ما بیان کردیم که امام واجب است که معصوم باشد و غیرمعصوم به اجماع این جماعت نبودند، پس معین شد عصمت در ایشان لازم خواهد بود خالی بودن زمان از امام معصوم، محال می‌باشد.

تمامی کمال‌های نفسانی و بدنی در هر یک از ایشان، موجود بوده و هر یک فی نفسه کامل و مکمل گیرند، و این دلالت بر استحقاق ریاست عامه می‌کند، از جهت آن که افضل از عموم مردم در زمان خود بوده‌اند، و عقلاً ترجیح مفضول بر فاضل، قبیح است پس واجب است که کل واحد امام باشند. و این برهان لمّی است (علوی‌عاملی، ۱۳۸۱: ۱۰۸۵-۱۰۸۶).

خواجه می‌فرماید: همان‌طور که حب حضرت علی (ع) همان دوست داشتن خداوند و رسول گرامیش است جنگ و بغض و دشمنی با علی (ع) و سایر اهل بیت یعنی جنگ و بغض و دشمنی کردن با خداوند و رسول گرامیش خواه با اجتهاد یا بی‌اجتهاد، حرام است و مرتکب کفر شده‌اند (اردبیلی، ۱۴۱۹ ه. ق: ۴۵۹). به نظر می‌رسد که جناب خواجه طوسی برای اثبات امامت این دوازده گوهر تابناک عالم ولایت و امامت سه دلیل آورده‌اند:

دلیل اول: حدیث نبوی (ص) که گاهی با نام و نشان این دوازده تن را ذکر فرموده و گاهی به طور مجمل فرموده حسین فرزندم امام است و پسر امام است و برادر امام است و پدر نه نفر از ائمه (علیهم السلام) است که نهمین آن‌ها قائم آنان است و این روایت‌ها در نزد شیعه در حدّ تواتر نقل شده خلفا عن سلف و در نزد عامه هم از طرق گوناگون نقل گردیده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای ما بازگو نموده و فرموده: "عدد خلفا و جانشینان من دوازده نفر خواهد بود به تعداد نقبا بنی اسرائیل".

دلیل دوم: سابقاً مبرهن ساختیم این معنا را که امام پس از پیامبر (ص) باید معصوم باشد و غیر از این دوازده نفر بالاجماع هیچ‌کس معصوم نیست پس باید آن معصوم همین‌ها باشند و گرنه لازمه‌اش آن است که زمانی از وجود معصوم (علیه السلام) خالی باشد و این از محالات است.

دلیل سوم: تمام کمال‌هایی که در یک رهبر و امام جامعه باید باشد، در همه‌ی ائمه‌ی اطهار (ع) موجود است و هر یک از امامان برای مردم هم راهنماست و هم آنان را به سمت کمال هدایت می‌کنند و این دلیلی است بر لیاقت آن‌ها برای امامت است.

ب: دیدگاه علامه حلی درباره‌ی امامت

امامت نزد ما از جمله بزرگ‌ترین ارکان دین است و بدون آن ایمان ثابت نمی‌شود ولی در نزد اهل سنت و اشاعره و معتزله و سلیمانیه زیدیه و غیره جزو ارکان دین به شمار نمی‌رود؛ بلکه آن را از فروع دین می‌دانند؛ ولی آن را از مسایل بزرگ و مطالب مهم می‌پندارند پس چگونه جایز می‌باشد که واگذار شود مانند این حکم مهم با انتخاب مکلف و خواست و اراده او و اگر آن جایز باشد هر آینه آن‌چه که از آن پایین‌تر است جایز خواهد بود مانند احکام فرعی یعنی احکام فروع را ما به انتخاب مکلف نمی‌گذاریم، چگونه انتخاب امام را که مهم‌تر است به اختیار و انتخاب مکلف می‌توان گذاشت (حلی، ۱۴۰۹ ه. ق: ۸۳-۸۴).

امامت بعد از ایمان به خدا و رسول گرامیش مهم‌ترین مساله‌ی (دین اسلام) می‌باشد و این مطلب قابل چشم پوشیدنی نیست که ابن تیمه آن را درک نکرده است و ابن تیمیه استدلال کرد که ایمان به خدا و رسولش از امامت با اهمیت‌تر است و به امامت نیازی نیست (حلی، ۱۳۷۶: ۱۶).

بحث امامت، از توابع و فروع بحث نبوی است. امامت ریاستی عمومی در امور دنیا و دین برای شخص انسانی است. ریاست در این تعریف جنس قریب، و نسبت، جنس بعید است. عمومی بودن فصلی است که امامت را از ولایت قاضی‌ها و نواب جدا می‌کند [چون ولایت ایشان در محدوده خاصی است].

در امور دین و دنیا بیان‌گر متعلق ریاست امام [و حوزه‌ی ولایت او] است. این ریاست همان‌گونه که در امور دین است در امور دنیا نیز می‌باشد.

برای شخص انسانی به دو چیز اشاره دارد: یکی آن‌که فرد سزاوار این مقام، شخصی معین و معهود از جانب خدای متعال و پیامبرش می‌باشد، نه هرکس که اتفاق افتد. دوم آن‌که ممکن نیست که در یک زمان بیش از دو نفر سزاوار مقام امامت باشند (حلی، ۱۳۷۶: ۱۴۹-۱۵۰).

به نظر می‌رسد که امامت در اسلام مسأله‌ای بسیار مهم است بعد از شناخت خدای متعال و ایمان به خدا و شناخت و بحث و بررسی نبوت مورد توجه قرار بگیرد؛ زیرا اولاً بحث امامت، از توابع و فروع بحث نبوی است ثانیاً امامت ریاستی عمومی در امور دنیا و دین برای شخص انسانی است.

امام باید معصوم باشد

امامیه برآنند که امامان مانند پیامبران از همه‌ی زشتی‌ها معصومند و این عصمت از کودکی تا مرگ، وجود دارد و ایشان به عمد یا سهو مرتکب هیچ گناهی نمی‌گردند. دلیل این است که ائمه حافظان شریعتند و به آن عمل می‌کنند. حالت آن‌ها در این مطلب چون حالت پیامبر است. دلیل دوم آن که نیاز به امام برای داد ستاندن مظلوم از ظالم، رفع فساد و برکندن فتنه‌ها است و امام لطفی است که ستم‌گر را از تجاوز باز می‌دارد و مردم را به طاعت و اطاعت او می‌دارد. او حدود و واجبات خدا را جاری می‌سازد و گناه‌کاران را مجازات می‌کند. اگر گناه بر امام جایز باشد و از او صدور یابد، این فواید از میان می‌رود و به امام دیگری نیاز خواهیم داشت و تسلسل رخ خواهد نمود.

اهل سنت در این مسأله مخالفت کرده‌اند و امامت گناه‌کاران و دزدیدن را جایز می‌دانند. همان‌گونه که زمخشری- بزرگ‌ترین دانشمند آن‌ها- گفته است: نه مانند دوائیقی دزد صفت و به منصور اشاره کرده است. کدام خردمندی می‌پسندد که در امور دین خود و نزدیکی به خدا، از کسی فرمان برد که در همه‌ی اوقات به گناه مشغول است و در انواع زشتی‌ها مبالغه می‌کند و از پرهیزگاران روی گردان است؟ خداوند چنین امری را با گفتار خود باطل دانسته: آیا آن کسی که در همه‌ی ساعات شب به عبادت پرداخته، یا در سجود است یا در قیام و از آخرت بیم‌ناک است و به رحمت پروردگارش امیدوار است، با آن کسی که چنین نیست یکسان است؟ بگو آیا آن‌هایی که می‌دانند با آن‌هایی که نمی‌دانند برابرند؟ تنها خردمندان پند می‌پذیرند. این مطلب با قواعد اشعریان سازگار نیست؛ زیرا آن‌ها صدور زشتی‌ها را از خداوند جایز می‌دانند و از جمله زشتی‌ها، دروغ است؛ پس رواست که خداوند در این گفتار خود دروغ گو باشد. دیگران برآنند که مفضل را می‌توان بر فاضل برتری نهاد. ادعای آن‌ها با قول خداوند هماهنگ نیست، پس هر دو گروه با کتاب حق مخالفت کرده‌اند (حلی، ۱۳۷۹: ۱۸۲-۱۸۵).

با توجه به دیدگاه‌های مرحوم علامه می‌توان گفت که در این باب در بین فرقه‌های مختلف اسلام نظرهای مختلفی هستند که برخی می‌گویند امامان در انجام کلیه‌ی امور ارتکاب گناه برای آن‌ها جایز است اما علامه و امامیه بر این نظرند که امامان مانند پیامبران از همه‌ی زشتی‌ها معصومند و این عصمت از کودکی تا مرگ، وجود دارد و هرگز به عمد یا سهو مرتکب هیچ گناهی نمی‌گردند. دلیل این است که ائمه حافظان شریعتند و به آن عمل می‌کنند و امام لطفی است که ستم‌گر را از تجاوز باز می‌دارد و مردم را به طاعت و اطاعت او می‌دارد.

وجوب نص بر امام

در انتخاب نصب امام اتفاق تمام ملت شرط باشد یا نباشد، اولی یعنی اتفاق تمام ملت شرط باشد باطل است زیرا اتفاق نمودن عموم مردم در یک لحظه برای یک نفر غیر مقدور است (حلی، ۱۴۰۹ ه. ق: ۸۷).

اجماع وجود دارد بر این که دریافت نص از جانب خدا و پیامبرش و امام پیشین سببی مستقل در تعیین امام است. اختلاف تنها در این است که آیا تعیین امام با غیرنص نیز حاصل می‌شود و یا نمی‌شود؟ اصحاب امامی مسلک ما آن را نپذیرفته‌اند و گفته‌اند که راهی جز

نص برای تعیین امام نیست، زیرا عصمت شرط در امامت است و عصمت امری پوشیده است که کسی جز خدا از آن خبر ندارد. از این رو جز با اعلام کسی که از غیب خبر دارد، نمی‌توان پی برد که عصمت در چه کسی حاصل است.

و این از دو طریق حاصل می‌شود:

نخست این که او را به معصومی مانند پیامبر معرفی کند و آن‌گاه پیامبر ما را از عصمت و تعیین او به امامت آگاه سازد.

دوم این که معجزه بر دست وی ظاهر شود و بر راست‌گویی او در ادعای امامت دلالت کند (حلی، ۱۳۸۵: ۱۵۳).

به نظر می‌رسد که علامه معتقد هست با توجه به دلایل (عصمت امامان) در بالا ذکر شده امامت تنها با نص و معجزه قابل اثبات است.

امامت ائمه‌ی دوازده‌گانه

واجب است به امامت حضرت امام حسن (ع) بعد از علی بن ابی‌طالب (ع)، و بعد حسین، و بعد علی، و بعد محمد، و بعد جعفر، و بعد موسی، و بعد علی، و بعد محمد، و بعد علی، و بعد الحسن، و بعد الخلف الصالح الحجة محمد المهدی، اعتقاد داشت زیرا که هر امام به صورت متواتر، از امامت امام بعدی خبر دادند و هم‌چنین امام باید معصوم باشد، و در بین تمامی مسلمانان غیر از آنان کسی معصوم نیست، پس امامت بر تمامی امامان علیهم السلام تعیین گشت (حلی، ۱۳۷۶: ۵۲).

تمام کمال‌های نفسانیه و جسمانی‌ای که در یک رهبر و امام جامعه باید باشد و در علی بن ابی‌طالب (ع) وجود داشت در فرد این یازده نفر نیز موجود است و هر کدام‌شان همان‌گونه که خود انسان کاملند راهنمای دیگران به سمت کمال هم هستند و این دلیل بر لیاقت آن‌ها برای امامت است؛ زیرا که هر کدام از این‌ها در زمان خویش از همگان افضل بوده‌اند و واضح است که تقدیم مفضل بر فاضل عقلاً قبیح است پس باید اینان امامان باشند.

علامه می‌فرماید: این برهان یک برهان لمی است یعنی از علت به معلول رسیدن وجود این فضایل و کمال‌های علت امام بودن و استحقاق رهبری معلول آن است (محمدی، ۱۳۸۸: ۴۰۰)

وجه اشتراک آراء کلامی خواجه نصیرالدین طوسی با آراء کلامی علامه حلی

در هر یک از این دو آراء کلامی (امامت) مفاهیم، اصطلاحات، اهداف و روی‌کردهایی وجود دارد که در لفظ دارای اشتراکند و هم به لحاظ معنوی دارای اشتراکند و لذا آن‌چه را که می‌توان به لحاظ اشتراک در مفاهیم به آن اشاره نمود و در حوزه‌ی شاگردپروری یا به عبارتی آراء و عقاید این دو اندیشمند اسلامی در حوزه‌ی کلامی، به آن پرداخت عبارتند از:

امامت، معصوم بودن امام و امامت ائمه‌ی دوازده‌گانه

مرحوم خواجه و علامه هر دو معتقدند که امامت مطلبی کلیدی و عام در امور دینی است که بر تمامی مردم برای حفظ مصالح امور دنیایی و دینشان و دوری از چیزهای زیان‌بار زندگی و دینی دلالت می‌کند و وجود امام لطف است، پس نصب آن بر خدای متعال واجب است،

برای آن که غرض و هدف الهی از هدایت بندگان حاصل گردد و بر خدا واجب است امام همانند پیامبر بدون هیچ فرقی نصب کند. امامان مانند پیامبران از همه ی زشتی ها معصومند و این عصمت از کودکی تا مرگ، وجود دارد و ایشان به عمد یا سهو مرتکب هیچ گناهی نمی گردند.

دلیل این است که ائمه حافظان شریعتند و به آن عمل می کنند. حالت آن ها در این مطلب چون حالت پیامبر است.

دلیل دوم آن که نیاز به امام برای دادستاندن مظلوم از ظالم، رفع فساد و برکندن فتنه ها است و امام لطفی است که ستم گر را از تجاوز باز می دارد و مردم را به طاعت و اطاعت او می دارد. او حدود و واجبات خدا را جاری می سازد و گناه کاران را مجازات می کند. اگر گناه بر امام جایز باشد و از او صدور یابد، این فواید از میان می رود و به امام دیگری نیاز خواهیم داشت و تسلسل رخ خواهد نمود.

نظر خواجه و علامه اینست که امامت علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله است شروع نموده و در امامت باقی ائمه اثنی عشر که یازده نفرند، اول ایشان حسن بن علی است، بعد از آن حسین بن علی، بعد از آن علی بن الحسین زین العابدین، بعد از آن فرزندش محمد بن علی الباقر، بعد از آن فرزندش جعفر بن محمد الصادق، بعد از آن فرزندش موسی کاظم، بعد از آن فرزندش علی الرضا، بعد از آن فرزندش محمد الجواد، بعد از آن فرزندش علی الهادی، بعد از آن فرزندش الحسن العسکری، بعد از آن فرزندش امام منتظر، صلوات الله و سلام علیهم.

وجوه افتراق آراء کلامی خواجه نصیرالدین طوسی با آراء کلامی علامه حلی

در مبحث پیشین، اگر چه به پاره ای اشتراکات در آراء و دیدگاه های این دو اندیشمند اشاره شد، آن هم اشتراک لفظی و معنوی اما آن چه حقیقت دارد این است که در برخی از دیدگاه های آنان افتراقاتی است که باید آن ها را در اهداف اصلی، مبانی اساسی و مؤلفه ها و عناصری جست و جو کرد که بعضاً دارای تفاوت چشم گیر و فاحشی نیستند و نگرش هر کدام نسبت به این مقوله ها که ذیلاً مورد بحث قرار می دهیم.

وجوب نص بر امام

در اثبات وجوب نص امام، نظر خواجه اینست که امامت باید به نص از معصوم ثابت شود و در این جا به گفته های مصنف استدلال می کند که امام به عصمت، به نص ثابت شده از طرف صاحب شریعت نیاز و احتیاج دارد که اگر خدای متعال امام را از امور و کارهای پنهان و سری که جز خدا از آن ها کسی خبر ندارد به او آموخت، از خدا بر او عصمت واجب می شود و در سیرت نبی اکرم (ص) بر اساس نص و متن روشن فرموده است: "بر علی (ع) که امیرالمومنین مسلمانان است سلام کنید که او خلیفه بعد از من می باشد".

اما دیدگاه علامه اینست که اجماع وجود دارد بر این که دریافت نص از جانب خدا و پیامبرش و امام پیشین سببی مستقل در تعیین امام است. اختلاف تنها در این است که آیا تعیین امام با غیرنص نیز حاصل می شود و یا نمی شود؟ اصحاب امامی مسلک ما آن را نپذیرفته اند و گفته اند که راهی جز نص برای تعیین امام نیست، زیرا عصمت شرط در امامت است و عصمت امری پوشده است که کسی جز خدا از آن خبر ندارد. از این رو جز با اعلام کسی که از غیب خبر دارد، نمی توان پی برد که عصمت در چه کسی حاصل است و این از دو طریق حاصل می شود: نخست این که او را به معصومی مانند پیامبر معرفی کند و آن گاه پیامبر ما را از عصمت و تعیین او به امامت آگاه سازد.

دوم این که معجزه بر دست وی ظاهر شود و بر راست گویی او در ادعای امامت دلالت کند.

پس می توان گفت: نظر خواجه اینست که وجوب نص امام از طریق عصمت است اما علامه نظرش بر اینست که علاوه بر عصمت، معجزه شرط دیگر وجوب نص امام می باشد.

نکته مهمی که در این مبحث باید بر آن تاکید کرد این است که امامان معصوم علیهم السلام از دیدگاه شیعه و بسیاری از مسلمانان، علاوه بر آن که از صحابه و تابعان ممتاز پیامبر اسلام (ص) بوده اند، از عنوان مهم اهل بیت بر خوردارند و آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا: خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند. احزاب/۳۳، به مقام ویژه ی آنان اشاره دارد و بسیاری از محققان و مفسران اهل سنت هم با این تفسیر موافق اند. از این رو می توان با دید فراشیعی سیره ی آنان را ارزیابی و ارزش گذاری کرد و آنان را از الگوهای متعالی همه ی مسلمانان به شمار آورد.

سیره ی تربیتی معصومان اهل بیت عبارت از هر رفتاری که حضرت زهرا (س) و یا یکی از ائمه دوازده گانه علیم السلام برای اثرگذاری بر شناخت، نگرش، اخلاق و رفتار دیگران، اعم از مسلمان و غیر مسلمان، اصحاب و غیر اصحاب، کودک و بزرگسال، فرزندان و خانواده خود یا دیگران، در محیط خانه، مسجد، کوچه و بازار یا هر جای دیگر انجام می دادند (حسینی زاده، ۱۳۸۸: ۱۳-۱۴).

از نظر اسلام بهره مندی از شرایع دین و احکام الهی صرفاً با تاسی به کردار و سنت معصومان میسر است؛ لذا در شریعت اسلام پیروی از ولایت که از پیامبر و ائمه اطهار آغاز و به فقیه جامع الشرایط (در دوران غیبت) و سرانجام حضرت مهدی (عج) ختم می گردد، لازم و واجب شمرده شده است. توجه به احادیث و سیر زندگی بزرگان دین، ما را با ارکان هدایت و تعالی آشنا می سازد (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶: ۱۷۱-۱۷۲).

به نظر می رسد که با توجه به مقایسه آرای کلامی خواجه نصیر الدین طوسی و علامه حلی، نظر هر دو اینست که وجود امام لطف است و لطف بر خدا واجب است پس امام لطف است چون با وجود او مردم به طاعت نزدیک و از معصیت دور می شوند و اگر امام نباشد فتنه و فساد بسیار برمی خیزد و همه ی مردم می دانند بی وجود رییس چه آشفتگی در معیشت مردم روی می دهد و اگر رییس امام باشد هم امر دین و هم امر دنیا منظم است. پس نتیجه می گیریم که امامت مطلبی کلیدی و مهم و عام در امور دنیا و دینی است که بر تمامی مردم برای حفظ مصالح امور دنیایی و دینشان و دوری از چیزهای زیان بار زندگی و دینی دلالت می کند و شناخت امامان و جانشینان پیامبر (ص) و ایمان به آن ها، سومین اصل اعتقادی اسلام است. در روایات ها، ایمان به امامان از مهم ترین ارکان اسلام به شمار آمده است. اسلام بر پنج رکن استوار است: بر نماز، زکات، روزه، حج و ولایت اهل بیت (ع) و بر هیچ یک از این ارکان مانند ولایت تاکید نشده است.

در نظام کنونی آموزش و پرورش ما، یکی از اهداف تربیتی اسلامی این است که زمینه ی شناخت و ایمان به امامان را برای مربیان و متربیان فراهم کند. به همین سبب زندگی و سیره ی تربیتی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) برگرفته از آرای کلامی مراجع بزرگ و عالی قدر مذهب امامیه در سال های تحصیلی به صورت دوره های ضمن خدمت برای کلیه معلمان سراسر کشور برگزار کردند تا معلمان بزرگوار با داشتن اطلاعات کافی و لازم از سیره ی تربیتی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) به تبیین ضرورت و هدف امامت و تربیت دینی متربیان بپردازند این امر موجب می شود که مربی بهتر از امامت و آموزه های آن ها (کلید سعادت بشر در دنیا و آخرت) بهره مند گردند. زیرا هر کسی که با شایستگی ها و فضایل امامان آشنا می شود علاوه بر این که شناخت عمیق تری از آنان پیدا می کند، محبت آنان نیز در قلب او ریشه

می‌دواند و رشد می‌کند و آنان را در انجام کارهای خود الگو قرار می‌دهد و سعی می‌کند در زندگی نیز در حد توان، مانند آن افراد زندگی کند؛ به خاطر این که انسان کمال جو و کمال گرا است.

در نظام کنونی آموزش و پرورش اسلامی ما روش‌های استنباط و کشف گزاره‌ها و نظرگاه ائمه‌ی اطهار عبارتند از:

۱- تفسیر متن. در این روش به متن و مفاد سخن و کلام امام مراجعه شده، همه‌ی گزاره‌ها و توصیه‌ی وی در قلمرو تربیت، مورد توجه، بررسی و تفسیر قرار می‌گیرد. مثلاً در مورد امیرالمومنین (ع) به کتاب نهج‌البلاغه مراجعه و سخنان و توصیه‌های تربیتی آن حضرت در خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها، مانند نامه ۳۱ به امام حسن (ع)، تفسیر و بر اساس آن اصول و مبانی و روش‌های معینی کشف می‌شود.

۲- تحلیل گفتار. مقصود از تحلیل گفتار، در برابر تفسیر متن، تحلیل کلام و سخن امام از لحاظ بررسی نقش و عمل کرد امام و متن در مقام تربیت و اثرگذاری بر مخاطبان است. به عنوان نمونه یک بار به نامه ۳۱ و وصیت‌نامه مولا به فرزندان‌شان مراجعه می‌کنیم تا بنگریم که ما را به چه اصولی و روش‌های تربیتی توصیه می‌کند- روش تفسیر متن- و بار دیگر از منظر بیرونی شیوه‌ی تربیتی و اثرگذاری گفتار حضرت در این وصیت را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم و در واقع به محتوای گفتار نمی‌نگریم، بلکه به حالت‌های گوینده، چگونگی کلام، خصوصیت‌های مخاطب و آثار پیام می‌پردازیم که این گونه نگرش درجه دوم را تحلیل گفتار می‌نامیم.

۳- رفتارشناسی. دو راه پیشین به متن و گفتار منقول از هر معصوم و تفسیر و تحلیل آن اختصاص داشت. در این روش به بررسی رفتارها و سیره‌ی عملی پرداخته می‌شود و از آن جا که امام علی (ع) و دیگر پیشوایان معصوم دارای نقش الگویی‌اند و علاوه بر این نکته عام، برخی از اعمال آنان به ویژه در موقعیت تربیتی از آنان سر زده است، تامل و مذاقه در سیره‌ی تربیتی آنان، راهنمای کشف قواعد و روش‌های تربیتی از دیدگاه آنان خواهد بود.

نتیجه گیری

در سیره ی پاک و نورانی معصومین نیز فعالیت ها و فرآیندهای جذاب و مهم تربیتی یافت می شود که از طریق تحلیل و تفسیر آن، امکان دسترسی به اصول و روش های تربیتی آن بزرگواران، حاصل می شود. لازم به ذکر است که نکته مهمی نباید مورد غفلت واقع شود، تفاوت امامان و پیشوایان معصوم با سایر متفکران و مربیان است؛ چرا که هر متفکری دارای هویت مستقل و ناپیوسته به دیگران است، در صورتی که از دیدگاه دینی، اهل بیت (ع) اولاً مفسران وحی و قرآن و شریعت اند و ثانیاً همه در حکم واحد و به هم پیوسته اند، و از این رو در روش اجتهادی و استنباطی، کلام و رفتار آنان کلام و سیره ی شخص واحد تلقی شده و به صورت یک مجموعه و کل واحد نگریسته می شود. بنابراین، پیش فرض اعتبار نهایی و حجّیت آرای تربیتی هر یک از پیشوایان و اسوه ها، تلقی آن ها به عنوان نظریه اسلام است و آن هم در گرو با هم دیدن و جمع همه ی گزاره های مرتبط با موضوع مشخص از همه ی ائمه ی اطهار (ع) خواهد بود.

منابع

منابع فارسی

۱. قرآن کریم (۱۳۸۷)، کاتب: عثمان طه (ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای)، قم: انتشارات مطبوعات دینی.
۲. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (۱۳۸۶)، اهداف تربیت از دیدگاه اسلام، تهران: انتشارات سمت.
۳. جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم (۱۳۸۵)، گلشن ابرار، قم: نشر معروف.
۴. حسینی‌زاده، علی (۱۳۸۸)، سیره تربیتی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵. حلبی، علی اصغر (۱۳۷۶)، تاریخ کلام در ایران و جهان، تهران: انتشارات اساطیر.
۶. حلّی، حسن (۱۴۰۹ ه. ق)، الالفین (جعفر وجدانی)، قم: انتشارات هجرت.
۷. حلّی، حسن - شهید اول - حلّی، محقق (۱۳۷۶)، چهار رساله اعتقادی، قم: انتشارات کتابخانه مرعشی نجفی.
۸. حلّی، حسن (۱۹۸۲)، نهج الحق و کشف الصدق، بیروت: انتشارات دارالکتاب اللبنانی.
۹. حلّی، حسن (۱۳۷۹)، نهج الحق و کشف الصدق (ترجمه‌ی علی‌رضا کهنسال)، مشهد: انتشارات عاشورا.
۱۰. محمدی، علی (۱۳۸۸)، شرح کشف المراد، قم: انتشارات دارالفکر.
۱۱. مدرس رضوی، محمدتقی (۱۳۷۰)، احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تهران: انتشارات اساطیر.

مقاله‌ها

۱۲. محمدی، علی (۱۳۸۸)، «نگاهی بر زندگی و زمانه علامه حلّی»، نشریه رسالت شماره‌ی ۸۹/۱/۱۵.

منابع عربی:

- ۱۳- اردبیلی، مقدس (۱۴۱۹ ه. ق)، الحاشیة علی الهیات الشرح الجدید للتجريد، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۱۴- استرآبادی، محمد جعفر (۱۳۸۲)، البراهین القاطعة فی شرح تجريد العقائد الساطعة «جلد ۳ و ۴»، قم: انتشارات مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۱۵- حلّی، حسن (۱۴۱۵ ه. ق)، مناهج اليقين فی اصول الدين، تهران: انتشارات دار الاسوه.
- ۱۶- حسینی شیرازی، محمد (۱۴۱۰ ه. ق)، القول السديد فی شرح التجريد، قم: انتشارات دار الايمان.
- ۱۷- طوسی، نصیرالدین (۱۴۰۷ ه. ق)، تجريد الاعتقاد، تهران: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۱۸- طوسی، نصیر الدین (۱۴۰۵ ه. ق)، تلخیص المحصل بنقد المحصل، بیروت: انتشارات دار الاضواء.
- ۱۹- طوسی، نصیرالدین (۱۴۱۳ ه. ق)، قواعد العقائد، لبنان: انتشارات دار الغربیه.
- ۲۰- علوی عاملی، احمد (۱۳۸۱)، علاقة التجريد، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.